

## یک نکته‌ی ترم‌شناختی دنباله‌ی «چرا رواداری»

برگردان ترم‌های علمی و فلسفی، هم باریک‌بینی‌های زبانی -- دستوری، واژگان‌شناختی، معناشناختی -- می‌طلبند، هم گهگاه باریک‌بینی‌های فرهنگی و تاریخی، به‌ویژه در قلمرو علوم انسانی و فلسفه. یعنی، توجه به دگردیسی‌های معنایی واژه‌ها در بستر تاریخی و فرهنگی‌شان که به گنجانیدن معناها و مفهوم‌های تازه در آن‌ها می‌انجامد. در این زمینه، یک نکته‌ی زبانی صرف این است که معنای یک اسم (مانند *tolerance*) را همیشه نمی‌توان تنها از راه معنای فعل آن (*to tolerate*) فهمید، اگر که آن اسم، در کاربرد تازه‌ای، دیگر نه یک مشتق اسمی از یک فعل یا اسم فعل باشد، بلکه، مستقل از ریشه‌ی فعلانی<sup>۱</sup> خود، دگردیسی معنایی یافته و نامی برای یک مفهوم خاص تازه شده باشد. به عبارت دیگر، از راه گسترش یا چرخش معنا برای یک کاربرد ویژه‌ی علمی، نظری، حقوقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، با یافتن معنای تازه، حوزه‌ی کاربردی تازه یافته باشد. برای مثال، میان آرامیدن و آرامگاه اگر چه ارتباط ریشه‌ای هست و معنای ظاهری آرامگاه جای آرامیدن است، اما، این کلمه، در حقیقت، بر اثر یک نیاز روانی و فرهنگی، برای کشیدن بار معنایی دیگری ساخته شده است. آرامگاه، به معنای مجازی، واژه‌ای ست معادل گور و قبر، و جانشین آن‌ها. و از آن جهت جانشین آن‌ها شده است که گور و قبر سراسر است مردن و نابود شدن و زیر خاک رفتن را به خاطر می‌آورند، که ناخوشایند و ترسناک است، اما «آرامگاه» جای آرامیدن و خواب است، نه مردن و در خاک رفتن، به‌ویژه برای کسانی که مرگ‌شان گویا ظاهری ست و قرار است زنده‌ی جاوید باشند. به این ترتیب است که معنای آرامگاه را از تجزیه‌ی آن به آرام- (ریشه‌ی فعل آرامیدن) + پسوند گاه نمی‌توان فهمید، زیرا در معنای اصلی حقیقی خود به معنای جای آرامیدن یا خوابیدن است و حال آن که ما آن را مترادف گور به کار می‌بریم و برای این معنا آن را ساخته‌ایم. پس، در لغت‌نامه‌ها جای ویژه و جداگانه‌ای به آرامگاه می‌دهند و آن را تعریف می‌کنند و مترادف‌های معنایی‌اش را هم ذکر می‌کنند. از این دست است رابطه‌ی آب ریختن با آبریزگاه، و مثال‌های بی شمار دیگر.

در واژه‌نامه‌های فرنگی، که با اصول علمی زبان‌شناختی تألیف می‌شوند، یک اسم فعل را، هر گاه که با معنای فعل فاصله نگرفته باشد و حوزه‌ی کاربردی تازه‌ای نیافته باشد، از نو تعریف نمی‌کنند. بلکه در پایان شرح معنا یا معناهای فعل می‌نویسند که اسم آن این است. زیرا یقین دارند که خواننده با شم طبیعی زبانی خود معنای اسمی آن را هم، بر اساس معنا یا معناهای فعل، درمی‌یابد. اما هنگامی که صورت اسمی از معنا یا معناهای فعل فاصله گرفته و حوزه‌های کاربردی تازه یافته باشد و به‌ویژه به ترمی فنی بدل شده باشد، برای آن درآیند (مدخل) تازه باز می‌کنند. برای مثال، معنای فعل *to stress* در زبان انگلیسی تأکید کردن یا پافشاری کردن بر نظر یا گفته‌ای ست، اما همین فعل، به صورت اسم و ترم در زبان‌شناسی و روان‌شناسی دو حوزه‌ی کاربردی و معنایی تازه می‌یابد، که نیازمند شرح است. به همین دلیل، برای ترجمه‌ی این واژه به صورت فعل در زبان فارسی واژه‌ای مانند تأکید کردن به کار برده می‌شود، اما برای کاربرد آن، به صورت اسم، در زبان‌شناسی «تکیه» و در روان‌شناسی واژه‌ای مانند «فشار» یا «فشار روانی». نمونه‌ی دیگر فعل *to elevate* در زبان انگلیسی ست که چند معنای فعلی دارد و به صورت اسم، یعنی *elevation*، گذشته از معناهای حقیقی و مجازی عام، در حوزه‌هایی از رقص شناسی گرفته تا هوانوردی و زمین‌شناسی معناهای دیگری به خود گرفته است که در واژه‌نامه‌ها، با یاد کردن حوزه‌ی کاربردی‌شان، آن‌ها را شرح می‌کنند. این معناها چه بسا رابطه‌ی دور و ضعیفی با معنا یا معناهای اصلی فعل دارند، اما اسمی

<sup>۱</sup> «فعلانی» را برای این به کار می‌برم که با معنای آشنای «فعلی»، یعنی اکنونی، اشتباه نشود.

برای آن نیستند و، به هر حال، به صورت مستقل، برای نامیدن چیزی، وارد حوزه‌ی معنایی و کاربردی دیگری شده اند. در نتیجه، در ترجمه‌ی معناهای گوناگون این واژه به زبانی دیگر، مانند فارسی، به‌ویژه در مورد معناهای فنی آن، به واژه‌های گوناگونی نیاز داریم که چه بسا با معنای ریشه‌ی فعل آن ارتباطی ندارند.

به گمان من، مشکل فهم معنای تولرانس در مفهوم مدرن حقوقی و سیاسی آن در میان ما نیز همین است که مترجمان ما، بدون توجه به چرخش معنایی این کلمه و فاصله گرفتن آن با معنای اصلی فعل در کاربرد تازه‌ی سیاسی و حقوقی‌اش، با بازگشت به فعل آن و صورت اسمی‌اش، واژه‌هایی مانند تساهل و تسامح و مدارا و تحمل را نامزد کشیدن معنای آن می‌کنند. من، با استدلالی که در باره‌ی جواز رواداری در باره‌ی آن کرده‌ام<sup>۲</sup>، برای آن که معنای حقوقی و سیاسی مدرن آن را روشن‌تر و بهتر برسانیم، کاربرد واژه‌ی تازه‌ای را برای این مفهوم تازه روا می‌دانم. رواداری در عین آن که با تساهل و مدارا و تحمل در یک طیف معنایی قرار دارد، در سر دیگر این طیف قرار می‌گیرد. یعنی، در گذار از معنای منفی آن واژه‌ها-- که ناخشنودی بردبارانه از دیگری و رفتار و باورهای وی را در بر دارد-- به معنای رفتار مثبت، یعنی پذیرش حق دیگری به دیگر-بودن بی ناخشنودی. البته، خشنودی و ناخشنودی از زندگی و رفتار دیگری همیشه می‌تواند در کار باشد، چنان که هست. اما تا زمانی که در کاروبار و زندگی دیگری تأثیری نکرده یا تجاوز و مزاحمتی پدید نیاورده، به خودی خود در یک جامعه و نظام سیاسی روادار ارزش و اهمیتی ندارد. به عبارت دیگر، تولرانس در معنای مدرن سیاسی و حقوقی آن پذیرش نظم سیاسی تازه‌ای است بر مبنای آزادی‌های فردی و جمعی و احترام به آن، در سایه‌ی فرمانفرمایی دولتی که همه‌ی شهروندان، از هر قوم و قبیله و دین و ایمان، در پایه‌گذاری آن، بر مبنای همان اصول، سهم دارند و در قدرت آن شریک اند و در سایه‌ی آن قدرت از قهر و تجاوز یکدیگر در امان. به عبارت دیگر، فرمان فرمانفرما (*sovereign/souverain*)، یا شمشیر نظم‌آفرین و عدالت‌گستر لویاتان (*Leviathan*) پایندان اجرای آن است. این جا است که معنای اصلی روان‌شناختی تولرانس (یعنی تحمل، مدارا) رفته‌رفته رنگ می‌بازد و جای خود را به یک مفهوم مثبت حقوقی-سیاسی می‌دهد. این مفهوم که نخست از قرن شانزدهم در حوزه‌ی روابط مذهبی در اروپا پایه‌گذاری شد، در قرن‌های هجدهم و نوزدهم به حوزه‌ی روابط و رفتارهای سیاسی بر پایه‌ی کثرت‌باوری (پلورالیسم) پای گذاشت و امروز به حوزه‌های دیگر، از جمله روابط جنسی، نیز وارد شده است و معادل‌های دیگری نیز برای این حوزه‌های تازه یافته است، مانند *permissiveness*.

بنا بر این، ورود تولرانس از قلمرو رفتار نفسانی، به عنوان یک ترم، به قلمرو حقوقی-سیاسی بار معنایی تازه‌ای را بر آن می‌نشانند که بازگفتن‌اش در ترجمه نیازمند واژه‌ی تازه‌ای است. زیرا واژه‌های معادل *to tolerate* و *tolerance* در معنای اصلی، چنین دگرذیسی معنایی را در حوزه‌ی زبانی-فرهنگی دیگر بر نمی‌تابند و کاربردشان سبب بدفهمی می‌شود. ترجمه‌ای که من در مقاله‌ی «چرا رواداری» از *Act of Toleration* و *Edit de tolérance* کرده‌ام، یعنی «قانون رواداری»، بر اساس این منطق است که از این پس ما با مفهومی از تولرانس رو به رو هستیم که با معنای اصلی خود فاصله گرفته و از یک قلمرو کاربردی وارد قلمرو دیگری شده است. از این پس حالت روانی اشخاص یا گروه‌ها نسبت به یکدیگر، یا خوشایند و بدآیندشان از یکدیگر، اهمیتی ندارد، بلکه اصل اجرای فرمان فرمانفرما است که چه رفتاری را نسبت به دیگری روا می‌داند و چه رفتاری را ناروا و درخور کيفر. و بدین‌سان، در مقام دستی برفراز همه‌ی دست‌ها و اراده‌ای بالاتر و نیرومندتر از همه‌ی اراده‌ها، با هم‌رایی همگان، نظمی تازه را بنیاد و پاسداری می‌کند که، در عالم نظر، «خیر همگان» (*public good*) در آن است.

<sup>۲</sup> نک: «چرا رواداری» در وبلاگ جستار.

جامعه‌ی امروز ایران نیز در همان حالت آشوب‌زدگی جامعه‌ی بریتانیا در قرن شانزدهم است، یعنی دوران انتقال از نظام سیاسی قرون وسطایی و فرمانفرمایی کلیسا به جامعه و دولت بورژوازی مدرن. هابز وضع چنین جامعه‌ای را «وضع طبیعی» (*state of nature*) می‌نامد، یعنی وضع بی‌قانونی یا همان «قانون جنگل» که، به برداشت وی، در آن «انسان گرگ انسان است»؛ جامعه‌ای که دولت در آن با ابزارهای کیفری‌اش، به دلیل تعلق‌اش به فرقه و گروه معین و پاسداری از سودوری‌های آن‌ها و باورهای نابردارانه و تعصب‌آمیزشان که می‌خواهد خود را به همگان تحمیل کند، نه پاسدار صلح کل میان شهروندان، بلکه خود عامل بزرگ نابرداری و آشوب، و در نتیجه، درتدگی انسانی است. چنین جامعه‌ی سیاسی به یک «قانون رواداری» نیازمند است که دولت را، در مقام پاسدار حقوق برابر تمامی شهروندان، بر فراز کشمکش‌ها و درگیری‌های قومی، قبیله‌ای، مذهبی، و سودوری‌های گروهی بنشانند؛ یعنی، یک دولت مدرن.

نکته‌ی دیگر این که، در این آشوب‌زبانی که در میان همه‌ی آشوب‌ها به آن دچار ایم، تفکیک مفهوم‌ها از یکدیگر و روشن کردن حوزه‌ی کاربردی‌شان و پافشاری بر سر تعریف روشن‌شان از مهم‌ترین وظیفه‌ها و کارکردهای روشنفکری و روشنگری در میان ما است، که با افسوس باید گفت که کمتر-عنایتی به آن می‌شود. روشنگری و روشنفکری بی‌زبان روشن‌اندیشانه و روشنگرانه معنایی ندارد. بنیاد مدرنیّت بر روشنی‌یابی و روشنگری است (*Enlightenment/Aufklärung*). با آنکه ما نیز بتوانیم در این راه لنگ‌لنگان قدمی برداریم.

Créteil، فرانسه

ژوئیه‌ی ۲۰۰۶

پی‌نوشت: پیرامون این بحث همچنین ببینید مقاله‌ی سعید حنایی کاشانی را در وبلاگ فل‌سفه در نقد نوشته‌ی من و نقد داریوش محمدپور را بر او در ملکوت. این مقالک (با کاف تصغیر!) را من به دنبال آن نقدها برای تکمیل مقالک پیشین و روشن‌تر کردن دیدگاه خود نوشته‌ام.